

مطالعات فقر و نابرابری در ایران؛ نقد کتاب ضرورت مبارزه با پدیده فقر و نابرابری در ایران

محمد فرهادی*

چکیده

فقر و نابرابری در ایران پدیده‌ای است که عمق و وسعت آن توجه متفکران اجتماعی و اقتصادی را به خود جلب کرده و از مناظر مختلف مورد مطالعه قرار گرفته است. ضرورت مبارزه با فقر و نابرابری در ایران نوشته سعید مدنی قهفرخی از این جمله تحقیقات است. بازخوانی و نقد این مطالعات ضرورتی برای تنقیح و تدقیق ادبیات مربوط به فقر و نابرابری در ایران است. مکتوب حاضر از منظر روش‌شناختی به نقد این کتاب می‌پردازد و برخی ضرورت‌های نظری و روشی برای تکمیل آن را پیش می‌نهد.

در موضع نقد، این نوشته نه با دیده عیب‌یابی که با موضع هم‌دلی برخی پیش‌نهادهای برای تکمیل این پروژه ارائه می‌کند. پس از معرفی اثر برخی کاستی‌ها به ترتیب فصول کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد و در گام بعد با رویکرد تحلیل نظام‌مند تعلقات روشی، نظری، و معرفتی کتاب معرفی می‌شود. نتیجه مقاله ناظر بر این است رویکرد کتاب بیش‌تر توصیفی است و تبیینی از فقر در ایران ارائه نمی‌دهد و بر همین اساس کتاب وارد مقوله نابرابری و علل و دلایل آن در ایران نمی‌شود. فقدان نگاه مسئله‌مند و موضع نظری مشخص نسبت به فقر و نابرابری در این کتاب، مهم‌ترین نکته‌ای است که این نوشته بر آن تأکید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: فقر، نابرابری، ایران، رویکرد انتقادی، نقد روش‌شناختی، سعید مدنی.

۱. مقدمه

از میان «معضله»های (problematic) هستی اجتماعی نابرابری یکی از پیچیده‌ترین آن‌هاست که بخش مهمی از تلاش‌های نظری و عملی عالمان اجتماعی و عاملان تاریخی را به خود

* استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه رازی، m.farhadei@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۵

مشغول کرده است. نابرابری به واسطه درهم‌تنیدگی آن با ساختارهای خرد و کلان فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی به مسئله‌ای چندپهلوی و بنابراین دشوار و دیرپا بدل شده است که هر روز جلوه‌های تازه می‌یابد، به پیچیدگی‌اش افزوده و از دست‌رس فهم و تحلیل دور می‌شود. همین وضعیت در نزد اندیشمندان نابرابری نیز حاکم است؛ اختلافات زیاد و اشتراکات کم. اما همگی در اذعان به اهمیت نابرابری و اثرات چندوجهی آن بر زندگی جمعی و اثرپذیری از آن متفق‌اند تاجایی که برخی معتقدند علم جامعه‌شناسی در پاسخ به مسائلی که نابرابری به‌بار آورده، پدید آمده است (گرب ۱۳۷۳؛ دارندورف ۱۳۷۴: ۸۱).

از میان علل، دلایل، آثار، و پی‌آمدهای نابرابری نسبت آن با فقر از گره‌گاه‌های مورداجتماعی است که به تقریب در همه آثار مهم مربوط به این مسئله مورد اشاره قرار گرفته است. از این منظر فقر یکی از پی‌آمدهای مخرب نابرابری است^۱ که انسجام اجتماعی و شیرازه جامعه را تهدید می‌کند تاجایی که سامان سیاسی و حکومت‌ها نیز بسته به نوع اقتصاد سیاسی متبوع در صدد فهم، تبیین، و تعدیل آن برآمده‌اند. همین فقره که همه نظام‌های سیاسی فارغ از رویکردشان به سیاست، فقر را به منزله مسئله یا مخاطره^۲ مورد مطالعه قرار می‌دهند، حاکی از اهمیت این موضوع است. از این جهت مطالعه فقر و بازخوانی مطالعات مربوط به آن از ضروریات حفظ اولویت این موضوع برای سیاست‌گذاران، نخبگان، و متخصصان است.

در ایران نیز از آغاز شکل‌گیری دولت مدرن فقر به دلایل مختلف مورد توجه بوده و دولت‌ها به دلایل گوناگون و افراد با انگیزه‌های متفاوت به آن پرداخته‌اند. یکی از مطالعات ارزش‌مند که اخیراً با عنوان ضرورت مبارزه با پدیده فقر و نابرابری در ایران از سوی آقای سعید مدنی منتشر شده از این جمله است. فقر موضوعی مُد روز نیست و افرادی که «حساسیت و توجه [شان] به عدالت، فقر و نابرابری حاصل دغدغه و تعلق هویتی آن‌ها به جریانی است که همواره توسعه و بهروزی جامعه ایران را در سایه عدالت بیش‌تر آرزو داشته» است (مدنی قهفرخی ۱۳۹۴: ۳۱) به چنین موضوعاتی می‌پردازند.

مکتوب حاضر بازخوانی کتاب مذکور از منظر انتقادی است. روش انتقادی و رویکرد متبوع این نوشته از نقد در بخش روش‌شناسی به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد. به جز موضع پژوهشی که مطالعه فقر را اقتضا می‌کند و بخشی از تحقیق جامعه‌شناختی برای فهم جامعه ایران، وضع موجود و سمت و سوی روندهای آتی است، مطالعه و بازخوانی مطالعات مربوط به فقر صدادادن به فقرای بی‌صداست که بتوانند تجربه زیسته خود را وارد مطالعات آکادمیک کنند.

نقد و بازخوانی کتاب‌های پژوهشی در ایران از ضرورت‌های مهم نظری در مطالعات اجتماعی است که از سویی به بازخوانی این کتاب‌ها دامن می‌زند و از سویی دیگر به انباشت دانش منقح درباره یک موضوع منجر می‌شود. ضمن این که یک مطالعه به یک تلاش تک‌افتاده محدود نمی‌شود و سایر پژوهش‌ها می‌تواند از نقطه پایان این تحقیقات آغاز شود و در دام کاستی‌های آثار موجود نیفتند. نقد چهارچوبی برای گفت‌وگو در عرصه آکادمی است که عقلانیت انتقادی را شکل می‌دهد و اجماع نظری بر سر طرح مسئله را فراهم می‌آورد، هم‌چنان که امکان ارائه راه حل مسئله را هموارتر می‌کند. نقد و گفت‌وگو، مولد گفتمان است و صورت‌بندی گفتمانی از یک پدیده مهم‌ترین گام در «نشان‌دادن» ضرورت و اهمیت پرداختن به یک مسئله است.

سؤالات راهنمای این مقاله در بازخوانی کتاب، در گام اول کشف رویکرد نظری کتاب است. در گام دوم الزامات نظری و روش‌شناختی رویکرد نظری استخراج می‌شود. در نهایت میزان توفیق کتاب در توصیف و تبیین فقر و نابرابری براساس معیارهای ادعایی و نتایج حاصله است.

۲. معرفی اثر

کتاب ضرورت مبارزه با پدیده فقر و نابرابری در ایران نوشته سعید مدنی قهفرخی در سال ۱۳۹۴ از سوی انتشارات آگاه منتشر شده است. به جز مقدمه‌ای مختصر، کتاب در پنج فصل تنظیم شده است؛

فصل اول: مفاهیم و نظریه‌ها که ذیل آن فقر و انواع آن به هم‌راه شاخص‌های محاسبه فقر و روش‌های مختلف برآورد آن در اقتصاد مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش دوم این فصل ذیل عنوان «نظریه‌های فقر و نابرابری» (همان: ۵۶) به‌طور خلاصه و در دو صفحه از برخی نظریه‌های نابرابری در جامعه‌شناسی اسم برده و در ادامه مکاتب اقتصادی مانند لیبرالیسم کلاسیک، لیبرالیسم مدرن، محافظه‌کاران، و رادیکال‌ها و برخی از صاحب‌نظران آن‌ها به‌طور خلاصه و کلی معرفی شده‌اند. در ادامه با عنوان «تحول نظریه‌های فقر و نابرابری» (همان: ۷۷). رویکردهای اقتصادی به محاسبه فقر از ۱۹۵۰ تا دوران معاصر معرفی شده است. فصل اول با این عناوین به پایان می‌رسد؛ «بانک جهانی، صندوق توسعه ملی، جهانی شدن و فقر و کودکان».

فصل دوم: «مبارزه با فقر در جهان» (همان: ۹۷) با آماری از میزان فقر در جهان و معیارهای محاسبه آن آغاز می‌شود و در ادامه به تجربیات برخی کشورها از پنج قاره

جهان ادامه می‌یابد. کشورهای آمریکا، برزیل، شیلی، و کوبا در قاره آمریکا؛ انگلیس، لهستان، و آلمان از قاره اروپا؛ آفریقای جنوبی، مصر، و مراکش از آفریقا؛ هند، پاکستان، چین، و مالزی از قاره آسیا بررسی شده‌اند. در بررسی هر کشور گروه‌های هدف برنامه‌های مبارزه با فقر، اهداف برنامه، روش‌های اجرای برنامه، و ارزیابی برنامه‌ها مطرح شده‌اند. به جز آفریقای جنوبی و چین برنامه‌های مابقی کشورها در حد دو یا سه صفحه معرفی شده‌اند.

فصل سوم: «مبارزه با فقر در قوانین و مقررات در ایران» (همان: ۱۵۷) نام‌گذاری شده و ذیل آن قوانینی که به کاهش فقر مربوط هستند ذکر شده است. از جمله در قانون اساسی، سند چشم‌انداز، برنامه مبارزه با فقر سال ۱۳۷۹، قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی سال ۱۳۸۲، سند کاهش فقر و هدف‌مند کردن یارانه‌ها سال ۱۳۸۴، و برنامه‌های توان‌مندسازی. در این فقره مواردی از این قوانین که از نظر نویسنده با موضوع فقر مرتبط بوده مرور شده است. این موارد از قوانین بالادستی هستند که در آن‌ها سیاست‌های کلان اشاره شده و وجه اجرایی و عملیاتی در آن‌ها مشخص نشده است. در پایان این فصل نویسنده کتاب قوانین موجود را با عناوین ذیل موردنقد قرار داده است؛ ۱. ناهماهنگی برنامه‌های توسعه و قوانین و مقررات، ۲. بی‌توجهی به تقدم قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی، ۳. رویکرد عارضه‌نگر و نه ساختارنگر به فقر (نقد روش شناختی)، ۴. جامع نبودن، ۵. بی‌فایده‌گی راه طی شده برنامه‌های مبارزه با فقر، ۶. ناهماهنگی با دیگر برنامه‌ها، قوانین، و مقررات جاری، ۷. نادیده گرفتن نقش اشتغال، ۸. آشفتگی مفاهیم، اصطلاحات، و پیش‌فرض‌ها، ۹. اطلاعات و فرضیه‌های کم‌اعتبار، ۱۰. راه‌حل‌های نامنسجم و بی‌ربط، ۱۱. ابهام منابع مالی، ۱۲. تمایل به پرداخت‌های مستقیم و نقدی (همان: ۱۷۶-۱۸۲). این دوازده نقد در شش صفحه و به شکل کلی بدون ذکر آمار و ارقام تشریح شده است.

فصل چهارم: «مبارزه با فقر در برنامه‌های توسعه» (همان: ۱۸۳) که مفصل‌ترین فصل کتاب هم هست به ارزیابی برنامه‌های توسعه قبل و بعد از انقلاب پرداخته و پنج برنامه عمرانی قبل از انقلاب و چهار برنامه توسعه بعد از انقلاب را در مواجهه با فقر به آزمون گذاشته است. پنج برنامه عمرانی قبل از انقلاب به‌طور خلاصه و در ده صفحه بررسی شده است. این برنامه‌ها از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۷ یعنی ۲۹ سال به طول انجامیده است.

سه برنامه عمرانی اول از ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۶ یعنی ۱۸ سال با ذکر کلیات مربوط به فقرزدایی و برنامه‌های انجام‌شده یک‌جا معرفی شده است. از جمله

تأسیس حدود ۲۵۷ اندرزگاه و مرکز بهداشت مادران و کودکان در سراسر کشور، تأسیس ۵۰ مهدکودک برای مراقبت روزانه از اطفال در مناطق شهری و تعداد معدودی در مناطق روستایی، اجرای برنامه تغذیه دانش آموزان، تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان جمعاً هجده کتابخانه، تأسیس ۱۰۶ پرورشگاه و شیرخوارگاه در مناطق شهری، تأسیس ۷۷۶ مرکز ورزشی و پیشاهنگی برای جوانان و نوجوانان، ایجاد ۴۰۰ شرکت تعاونی با عضویت ۷۶ هزار کارگر و ۷۵ باشگاه ورزشی کارگری، در پایان برنامه سوم سالانه ۸ هزار نفر سپاهی دانش، ۱۵۰۰ سپاهی بهداشت، و ۱۵۰۰ سپاهی ترویج و آبادانی در روستاها خدمت می کردند. تأسیس یک آموزشگاه توان بخشی، دو کارگاه ساخت دست و پای مصنوعی، یک مرکز توان بخشی اطفال، دو کارگاه حرفه ای در مراکز جذامیان، هفت آموزشگاه نابینایان، و شش آموزشگاه کر و لال ها. پنج مدرسه کودکان عقب مانده ذهنی، آموزشگاه مجهز و مهیای تربیت مددکاران اجتماعی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران (همان: ۶-۱۸۴).

بررسی برنامه عمرانی چهارم قبل از انقلاب با ذکر اهداف نوشته شده در برنامه و آمار نابرابری و فقر به پایان رسیده است؛

بررسی شاخص های نابرابری در سال های اجرای برنامه عمرانی چهارم (۱۳۴۷-۱۳۵۱) نشان از کاهش تدریجی نابرابری دارد. ضریب جینی کل کشور از ۰/۴۴۲۳ در سال ۱۳۴۷ به ۰/۴۰۲۶ در سال ۱۳۵۱ رسید. با وجود این حدود ۴۷ درصد جمعیت شهری و ۴۸ درصد جمعیت روستایی کشور دچار فقر بوده اند (همان: ۱۸۹-۱۹۰).

برنامه عمرانی پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۷) با اهدافی که در برنامه مطرح شده معرفی و سپس با ذکر رقم ضریب جینی به پایان رسیده است «در سال های اجرای برنامه پنجم میزان نابرابری مجدداً افزایش یافت. از ۰/۴۳۳۵ در سال ۱۳۵۲ به ۰/۴۶۹۲ در سال ۱۳۵۶ رسید» (مدنی قهفرخی ۱۳۹۴: ۱۹۴، به نقل از سهرابی و دیگران ۱۳۶۱).

در ارزیابی سال های بعد از انقلاب رویه نویسنده برای بررسی برنامه ها و وضعیت فقر تغییر می کند. در واقع برای ارزیابی برنامه های بعد از انقلاب از مطالعات متعدد انجام شده با روش های برآورد متفاوت استفاده شده است، بنابراین، تخلیص اطلاعات و معرفی نتایج آن ها دشوارتر می شود. نویسنده ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ را سال های بی برنامه گی می نامد زیرا برنامه توسعه در این سال ها در کشور وجود نداشته است. براساس برخی مطالعات که نویسنده استفاده کرده ضریب جینی کل کشور در سال ۱۳۵۸ از ۰/۵۱۲۶ به ۰/۴۳۸۰ در سال ۱۳۶۷ رسیده است (مدنی قهفرخی ۱۳۹۴: ۲۰۳، به نقل از سال نامه های آماری). «نتایج مطالعه عظیمی

در سال ۱۳۶۷ نشان داد که براساس شاخص‌های تغذیه و مسکن به ترتیب ۱۵/۲ و ۱۶/۴ میلیون نفر از جمعیت کشور دچار فقر و محرومیت بوده‌اند» (مدنی قهفرخی ۱۳۹۴: ۲۰۲). برنامه اول توسعه بعد از انقلاب سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۳ را شامل می‌شد. تحقیقاتی که نویسنده به آن‌ها ارجاع داده است نتایج متفاوتی را گزارش کرده‌اند و نویسنده کتاب بدون نقد یا ارزیابی این مطالعات، نتیجه همه آن‌ها را در کتاب خود گزارش کرده است. براساس آمار سازمان و مدیریت، میانگین ضریب جینی کشور طی برنامه اول ۰/۴۴۳ بوده، ۱۵ درصد جمعیت شهری، و ۲۵/۷ درصد جمعیت روستایی کشور زیر خط فقر مطلق قرار داشته‌اند (همان: ۲۲۲).

برنامه دوم توسعه از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ اجرا شده و مطالعه راغفر (۱۳۸۶) نشان می‌دهد در سال اول اجرای برنامه دوم توسعه یعنی سال ۱۳۷۴ حدود ۳۵ درصد جمعیت شهری و ۴۴ درصد جمعیت روستایی زیر خط فقر قرار داشته‌اند. براساس نتایج همین تحقیق، در سال پایانی برنامه دوم توسعه یعنی سال ۱۳۷۸ حدود ۲۴ درصد جمعیت شهری و ۳۸ درصد جمعیت روستایی زیر خط فقر قرار داشته‌اند که کاهش جمعیت زیر خط فقر را نشان می‌دهد (همان: ۲۳۵). ضریب جینی کشور طی برنامه دوم توسعه از ۰/۴۱۹ در سال ۱۳۷۴ به ۰/۴۰۰ در سال ۱۳۷۸ رسیده است (مدنی قهفرخی ۱۳۹۴: ۲۴۱، به نقل از سال‌نامه‌های آماری). نتایج تحقیقات متعددی برای بررسی این سال‌ها گزارش شده که تفاوت‌های قابل توجهی با هم دارند.

طی برنامه سوم توسعه که از سال ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳ اجرا شد، «نسبت درآمد دهک ثروت‌مند به دهک فقیر در مناطق روستایی و شهری به ترتیب ۱۸ و ۱۴/۲ برابر کاهش یافت و بهترین کارنامه توزیع درآمد نسبت به همه سال‌های پس از انقلاب بر جای ماند» (مدنی قهفرخی ۱۳۹۴: ۲۵۰). اما نویسنده در صفحات بعد به نقل از بانک مرکزی (بدون سال انتشار) ضریب جینی از ۰/۳۹۹۱ در سال ۱۳۷۹ به ۰/۳۹۹۶ در سال ۱۳۸۳ رسیده است (همان: ۲۶۵) که تغییری را نشان نمی‌دهد. براساس همین گزارش هزینه دهک دهم ۱۵ برابر دهک اول در سال ۱۳۷۹ بوده که در سال ۱۳۸۳ با تغییری ناچیز به ۱۴/۶ برابر رسیده است (همان). براساس تحقیق راغفر (۱۳۸۶) در سال ۱۳۷۹، ۳۱ درصد جمعیت شهری، و ۳۹ درصد جمعیت روستایی زیر خط فقر بوده‌اند و در سال ۱۳۸۳ حدود ۲۹ درصد جمعیت شهری و ۲۸ درصد جمعیت روستایی زیر خط فقر قرار داشته‌اند (همان: ۲۵۷).

برنامه چهارم توسعه از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۹ اجرا شده که براساس مطالعه پزدان‌پناه و دیگران (۱۳۸۹) جمعیت زیر خط فقر شهری از ۴۲ درصد در سال ۱۳۸۴ به ۳۳ درصد در

سال ۱۳۸۶ رسیده و جمعیت زیر خط فقر روستایی نیز از ۵۴ درصد سال ۱۳۸۴ به ۴۶ درصد رسیده است (همان: ۲۸۳). اما در تحقیق دیگری که نجارزاده و همکاران (۱۳۹۱) انجام داده‌اند «نشان داده‌اند که مقدار اسمی فقر در سه بعد شهری، روستایی، و کشوری در مقایسه با سال ابتدایی و انتهای افزایش داشته است» (همان: ۲۸۱). ضریب جینی شهری در سال ۱۳۸۴ از ۰/۳۸۴ به ۰/۳۶۷ در سال ۱۳۸۹ کاهش یافته و در روستا این رقم از ۰/۳۹۲ در سال ۱۳۸۴ به ۰/۳۸۵ در سال ۱۳۸۹ رسیده است (همان: ۲۸۴).

این فصل با بررسی دستاوردهای مبارزه با فقر پس از انقلاب به پایان می‌رسد و براساس تحقیق راغفر و دیگران (۱۳۹۰) نرخ سرشمار فقر در مناطق شهری (نسبت جمعیت فقیر به کل فقر) از ۰/۲۸ در سال ۱۳۶۳ به ۰/۴۲ در سال ۱۳۸۸ رسیده و در مناطق روستایی از ۰/۵۲ در سال ۱۳۶۳ به ۰/۴۴ درصد در سال ۱۳۸۸ رسیده است (همان: ۳۰۰-۳۰۱). براساس آمار بانک مرکزی نیز ضریب جینی از ۰/۴۱۹ در سال ۱۳۶۰ به ۰/۳۸۵ در سال ۱۳۸۷ رسیده است (همان: ۳۰۸). نویسنده کتاب تصریح می‌کند «با وجود برخی تغییرات جامعه ایران یکی از نابرابرترین نظام‌های اقتصادی را تجربه می‌کند» (همان: ۳۰۹).

فصل پنجم: «سازمان‌های مسئول مبارزه با فقر» نام دارد که نویسنده در آن سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، وزارت رفاه و تأمین اجتماعی، سازمان بهزیستی، کمیته امداد امام (ره)، سازمان‌ها و مؤسسه‌های مردم‌نهاد را معرفی می‌کند. این معرفی مفصل است، اما اطلاعاتی برای تلخیص در آن وجود ندارد. در گام بعد منطبق حاکم بر این فصل تشریح خواهد شد.

۳. روش‌شناسی

مواجهه انتقادی با یک متن مستلزم فراهم‌آوردن مبانی معرفت‌شناختی برای توجیه موضع نقادانه است. اگرچه نقد خود کار دشواری است، هیچ‌گیزی از آن نیست. کانت بنیان‌گذار فکر انتقادی در طلیعه مهم‌ترین کتابش، نقد عقل محض، گفته بود «دوران ما به‌درستی عصر انتقاد نام گرفته است و نقد باید همه‌چیز را در بر بگیرد» (cited Foucault 1997). سامان انتقادی فکر کانت بعد از او فراگیر شد و چنان‌که آرزو داشت همه عرصه‌ها را درنوردید. فوکو جایی گفته است نقد در زندگی معاصر تنها شیوه بودن است «برای من تنها روش جدی برای اندیشیدن، سخن‌گفتن، و عمل کردن، مواجهه جدی با آن‌چه هست، با آن‌چه می‌دانیم، با کاری که می‌کنیم، رابطه با جامعه، فرهنگ و با دیگران، رویکرد انتقادی

است» (ibid.). فوکو معرفت بشری را بعد از کانت انتقادی می‌داند زیرا کانت را کاشف عقل انسان و جرئت‌بخش به استفاده از آن معرفی می‌کند. «کانت در روشن‌گری چیست؟ شرایط حداقلی انسان‌بودن یعنی استفاده از فهم مستقل انسانی را معرفی کرد. آنچه کانت به‌عنوان روشن‌گری تعریف می‌کند همان چیزی است که من رویکرد انتقادی می‌نامم» (ibid.). از نظر فوکو نقد فضیلتی است که روبه‌رهایی دارد به همین دلیل برای خود فوکو نقد اصیل، افشای پیوند دانش و قدرت است که بن‌مایه کارهای خود اوست.

ریکور نقد را نوعی بدبینی و تردید معرفی می‌کند که کسانی مانند مارکس، نیچه، و فروید از بزرگان آن محسوب می‌شوند (Raffnsøe 2015) و از آن‌جاکه کسی از تأثیر این متفکران در امان نمانده است، نقد روش زندگی معاصر است. انصراف از نقد، کناره‌گیری از عقل به‌منزله ابزار نقادی است. باتلر (Butler 2002) نقد را شیوه‌ای از بودن و فضیلتی می‌داند که فوکو راه‌گشای آن بوده است.

پس از فلسفه کانت که خودش آن را ایده‌آلیسم انتقادی نامید (کانت ۱۳۸۴) وصف نقد به رویکردها، مکاتب، نظریه‌ها، و روش‌های مختلفی اطلاق شده است که همگی از فلسفه کانت متأثر بوده‌اند. رویکردهای نظری و معرفت‌شناختی بر همین ریشه‌ها رویداده‌اند و افراد و جریان‌هایی مانند هگل، مارکس، وبر، آدرنو، مارکوزه، لوکاج، و آخرین متفکر نام‌دار مکتب انتقادی یعنی هابرماس از همین سرچشمه سیراب شده‌اند.

بر این اساس، نقد به‌وسیله جدایی‌ناپذیر مکاتب فکری بدل شده است و هر اندیشمندی ناگزیر از تعیین موضع در نسبت با آن است. نقد برای وبر انطباق با عقلانیت، برای مارکس افشای مناسبات واقع‌نمای یک وضعیت (ایدئولوژی) و برای دورکیم بازگرداندن مناسبات جمعی به خود جامعه است. پوپر نقد را تلاش برای ابطال می‌دانست و هابرماس نقد را شیوه‌ای از بودن و بنیان عقلانیت‌رهایی‌بخش می‌داند. بورديو جامعه‌شناسی بازاندیشانه (reflexivesociology) را به‌مثابه رویکرد انتقادی در نظریه و روش تعریف کرده و فوکو نقد را به‌مثابه روح در همه آثار خود دمیده است و کل پروژه فکری معاصر را انتقادی می‌داند.

معرفت‌شناسی انتقادی تا جایی پیش رفت که به روش‌شناسی تحویل شد و در علم جامعه‌شناسی در آمیخت. بودون (Boudon) نقد را روش جامعه‌شناسی دانسته و نقد روش‌شناختی را نوع اصیل نقد معرفی می‌کند (بودون ۱۳۸۵).

روش نقادانه به‌مثابه رویکردی معرفت‌شناختی برای اجرا در سطح انضمامی نیاز به تکنیک‌های عینی، تکرارپذیر، و روش‌شناسانه دارد. نقد در این مقاله در گام اول به تجزیه

مدعیات کتاب و آشکارسازی تعلقات معرفتی و روش‌شناختی آن می‌پردازد و در گام بعد کاستی یا ناسازگاری‌های روشی و تئوریک را مورد توجه قرار می‌دهد.

روش متبوع مکتوب حاضر برای نقد، تحلیل سیستماتیک^۳ مبتنی بر بررسی روش‌مند یک متن و کشف تعلقات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، و روش‌شناختی آن است (عبداللهی ۱۳۸۸). در وجه هستی‌شناختی تلقی نویسنده از فرد، جامعه، مبین، متبیین، و بینش را بررسی می‌کند. در وجه معرفت‌شناسی تعلق نویسنده از علم معتبر و شیوه استدلال برای توجیه فرضیات مورد توجه است و در بخش روش‌شناسی، روش تحلیل، واحد مشاهده، سطح تحلیل، و شیوه جمع‌آوری داده‌ها ارزیابی می‌شود. پای‌بندی به این دستورالعمل ضامن عینیت نقد است و امکان بیان نقاط قوت و ضعف اثر را با سوگیری هرچه کم‌تر امکان‌پذیر می‌کند.

در این روش تعلق نظری نویسنده به وضوح و اعتبار بیش‌تری قابل تمییز است و امکان ارزیابی اعتبار یافته‌های تحقیق را به دست می‌دهد. برای این منظور ابتدا نوع تحقیق و ملزومات آن روشن می‌شود و سپس هر فصل به‌طور جداگانه با معیارهای مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پایان و در مقام جمع‌بندی، پاره‌های تصویری که به دست آمده در کنار هم می‌تواند چشم‌انداز کلی اثر و مختصات جزئی آن را به نمایش بگذارد. این مکتوب تلاش می‌کند جایگاهی که این کتاب در موضوع فقر و نابرابری دارد، برای خواننده روشن‌تر شود. در این مسیر تأکید بر محتوای کتاب است و مسائل مربوط به فرم و قالب یا خطاهای نگارشی و ویراستاری تاجایی که به محتوای کتاب مربوط نباشد، مورد توجه و تأکید نیست.

۴. نقد اثر

در گام اول مختصات اثر با تأکید بر کاستی‌های موجود مورد اشاره قرار می‌گیرد تا در گام بعد بتوان جایگاه کتاب را در میان آثار مشابه تعیین کرد، در نهایت تعلقات نظری و روش‌شناختی اثر بررسی و احصا خواهد شد.

۱.۴ شکل و قالب اثر

به لحاظ شکلی کتاب ضرورت مبارزه با پدیده فقر و نابرابری در ایران در قطع وزیری چاپ شده که مناسب حجم کتاب است. برخی ایرادات نگارشی و ویراستاری و چند مورد غلط‌تایی در کتاب وجود دارد که به کل کتاب قابل اطلاق نبوده و تصادفی است.

در بیش‌تر فصل‌های کتاب مقدمه و نتیجه تعبیه‌شده که فهم کتاب را راحت‌تر می‌کند. ترتیب تاریخی در ارائه آمار رعایت شده که مخاطب را در فهم تغییرات هر دوره نسبت به قبل راهنمایی می‌کند. طراحی صفحات، قلم متن، جداول، و نمودارها متناسب و کاربرپسند است.

۲.۴ نقاط قوت

کتاب موردبررسی اگرچه تصریح نکرده، اما به ضعف برنامه‌ریزی در ایران دلالت دارد. بی‌تجربگی مدیران اقتصادی، فقدان استراتژی حکم‌روایی، دیرپایی فقر، ضعف و نقص تاریخی و سیاسی نظام اقتصادی ایران، موازی‌کاری سازمان‌های متولی، فقر اطلاعاتی در برنامه‌ریزی اقتصادی و نقص تحقیقات مربوط به اقتصاد و جامعه، فقدان یک چشم‌انداز دقیق از رفاه و تأمین اجتماعی، سردرگمی دولت‌ها و نظام و تغییر مداوم سیاست‌های کلی، عدم انباشت دانش پایش فقر در ایران که به فقدان رویکرد علمی در نزد سیاست‌گذاران دلالت دارد و به‌نظر می‌رسد اهل سیاست فقر را به اکراه و اجبار موردتوجه قرار داده‌اند از جمله مواردی است که می‌توان از خواندن این کتاب فهمید. گرچه این موارد از اهداف اصلی کتاب نبوده و به تصریح در کتاب مورد اشاره قرار نگرفته، کارکرد پنهان این تحقیق خواننده را به نکاتی از این دست توجه می‌دهد.

۳.۴ نقاط ضعف

۱.۳.۴ عنوان کتاب

اسم و عنوان یک کتاب اولین مواجهه خواننده با موضوع، محتویات و سمت و سوی احتمالی مطالب است و ضروری است با روح کلی اثر بیش‌ترین انطباق را داشته باشد. عنوان کتاب موردبررسی *ضرورت مبارزه با پدیده فقر و نابرابری در ایران* است اما در آن نه هیچ‌گفتاری در ضرورت مبارزه با فقر هست و نه بحثی درباره نابرابری. توجه ضرورت مبارزه با فقر به موضع نظری و اطلاعات آماری نیاز دارد که اثرات فقر بر بخش‌های مختلف زندگی فردی و جمعی را نشان دهد. این کتاب درباره آثار فقر و زیان‌های آن بر زندگی اجتماعی حرفی نمی‌زند و حتی بحثی درباره مقایسه کشورهای فقیر و توسعه‌یافته در شاخص‌های مختلف و پی‌آمدهایی که فقر در یکی به بار آورده و در دیگری خیر، در کتاب مورد اشاره قرار نگرفته است. در نظر داشته باشیم اساساً مبارزه با فقر

از یک موضع اقتصادی - سیاسی معین بر می آید و ممکن است در رویکرد دیگری رفع فقر از اولویت‌های مهم نباشد و چه بسا سطحی از فقر در جامعه ضروری باشد و از آن‌جاکه کتاب هیچ موضع تئوریک در قبال فقر ندارد نمی‌تواند ضرورت مبارزه با آن را توجیه کند. بر این اساس عنوان ضرورت مبارزه با فقر با محتوای کتاب سازگار نیست و خواننده را دچار سوءفهم می‌کند.

در مورد لفظ نابرابری در عنوان نیز باید گفت کتاب حاضر به‌طور جدی وارد بحث نابرابری نمی‌شود. نابرابری و مفاهیم مربوط به آن از جمله طبقه، شیوه تولید، ابزار تولید و نیروهای تولیدی، نقش قدرت، منزلت، قانون، و فرهنگ موضوعی فرجه در ادبیات جامعه‌شناسی است که این کتاب اشاره‌ای به آن‌ها نمی‌کند و حتی در طرح مسئله نیز فقر را در نسبت با نابرابری طرح نمی‌کند. در تحلیل آماری تنها اشاره کتاب به موضوع نابرابری، ارقام ضریب جینی است که تفاوت درآمد را نشان می‌دهد. برای مطالعه نابرابری نیاز به تحلیل طبقاتی با بحث‌های نظری و آماری است که جای آن در کتاب خالی است. محتوای کتاب برخلاف عنوان، گزارش آماری فقر در برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب است.

۲.۳.۴ فصل اول

فصل اول کتاب «مفاهیم و نظریه‌ها» است. کتاب طرح مسئله ندارد و با تعریف مفاهیم آغاز می‌شود درحالی‌که مفهوم همیشه متکی به یک نظریه تعریف می‌شود و نظریه متبوع پژوهش، براساس مسئله تحقیق معین می‌شود، اما نویسنده بدون طرح مسئله و تمهید مبانی نظری به تعریف مفاهیم پرداخته است. طرح مسئله مهم‌ترین مشارکت محقق در پژوهش است و چشم‌انداز کلی تحقیق، موضع نظری محقق و شیرازه پژوهش را مشخص می‌کند. اهمیت طرح مسئله در این است که محقق پدیده‌ای را به مسئله‌ای که دارای ارزش تحقیقی است بدل می‌کند و خواننده را متقاعد می‌کند به دلایل مختلف باید این موضوع از این منظر مورد مطالعه قرار گیرد. نویسنده فقر را به‌عنوان مسئله مفروض گرفته، اما دلایل نظری لزوم مطالعه آن را فراهم نکرده است.

نویسنده در گام بعد یک دسته‌بندی از نظریه‌های فقر ارائه کرده و مقصود وی از نظریه‌ها، پنج دیدگاهی است که در دو صفحه در مورد تلقی از فقر از هم تفکیک شده است. به‌جز این که اعتبار این دسته‌بندی مشخص نیست، نویسنده بدون شرح و بسط این نظریات به‌عنوان متکای مدعیات خود صرفاً به معرفی هر کدام در چند سطر بسنده کرده و نظریه متبوع خود از میان آن‌ها را مشخص نکرده است:

دیدگاه اول فقر را پدیده‌ای بیمارگونه و آسیب‌شناختی تحلیل می‌کند و بر این نکته تأکید دارد که فقرا اصولاً انسان‌های تنبل و بی‌انگیزه هستند. دیدگاه دوم تصریح می‌کند که کودکان در خانواده‌های فقیر تحت تأثیر این فرهنگ به بیکارگی و تنبلی دعوت می‌شوند، لذا در بزرگسالی نیز تمایلی به تلاش برای کسب درآمد بیش‌تر ندارند. دیدگاه سوم هیچ مسئولیتی را به دلیل فقیربودن متوجه فقرا نمی‌داند، بلکه وضع موجود را نتیجه سیاست‌ها، برنامه‌ها، و عملکرد نهادها می‌داند. دیدگاه چهارم محدودیت‌های ساختاری را علت تامه بقای فقر و نابرابری می‌داند. دیدگاه پنجم فقیران را ذخایر نظام سرمایه‌داری می‌داند که در دوران رونق به‌کار گرفته می‌شوند و در دوران رکود به‌خدمت آن‌ها خاتمه داده می‌شود. فقر نوعی استراتژی برای بقای رفاه در جامعه سرمایه‌داری است (مدنی قهفرخی ۱۳۹۴: ۳۳-۳۴).

نویسنده در مورد این‌که کتاب فقر را از منظر کدام نظریه می‌بیند و به چه دلایلی فلان نظریه انتخاب شده هیچ توضیحی نمی‌دهد و خواننده را در این ابهام رها می‌کند و به سراغ تعریف مفاهیم می‌رود. این ابهام به کل اثر سرایت کرده و در صفحات آتی خواننده نمی‌تواند جای پای بیابد که بر آن بایستد و با کتاب همراه شود. گویی نمایی است که نویسنده به‌همراه خواننده به تماشا نشسته، اما ارتباطی بین نقش‌ها و وقایع داستان نمی‌یابد و کتاب همانند انبوهی از اطلاعات انباشته بدون نظم آشکار به نظر می‌رسد. این ابهام از سوی نویسنده هم تأیید شده است:

به نظر می‌رسد ما نیز در ارائه تعریفی از فقر و نابرابری یا جست‌وجوی نظریه‌ای برای توصیف و تبیین فقر و بالاخره تدوین برنامه‌هایی برای کنترل و کاهش فقر و نابرابری و مبارزه با بی‌عدالتی تحت تأثیر یک یا چند نظریه و دیدگاه اشاره‌شده هستیم (همان: ۳۵).

این دیدگاه‌ها دارای تفاوت‌های اساسی در مفروضات و مبانی نظری و عملی هستند و نمی‌توان به ضمیر مجهول تحت تأثیر یک یا چند فقره از آن‌ها بود. هم‌چنین در این جا و در کل کتاب نویسنده فقر و نابرابری را همانند دو واژه مترادف به‌کار می‌برد در حالی تفاوت‌های روشنی میان آن‌ها برقرار است. با این‌که نویسنده وعده تبیین فقر و تدوین برنامه برای کنترل و کاهش فقر می‌دهد، در کل کتاب نمی‌توان اثری از تبیین یا ارائه برنامه برای کنترل فقر یافت. در تعریف مفاهیم نیز تعاریف لغوی، نظری، اجرایی، یا سیاسی پراکنده در هم آمیخته شده و نظمی که تعاریف را به‌صورت انباشتی کنار هم قرار دهد و سرانجام به تعریف موردقبول نویسنده برسد، وجود ندارد. از آن‌جاکه کتاب مسئله ندارد، بنابراین، معیاری برای انتخاب یک تعریف به‌منزله معیار این پژوهش از فقر به‌دست داده نمی‌شود. به همین دلیل

در ادامه گونه‌های مختلف فقر، برخی در یک سطر، تعریف می‌شود و شاخص محاسبه برخی از آن‌ها نیز ذکر می‌شود. مرور کوتاه و شتاب‌زده این شاخص‌ها هم به دلیل استفاده تحقیقات مورد استفاده نویسنده از آن‌ها برای محاسبه فقر است که در فصول بعد آمده است.

عنوان بخش دوم فصل اول «نظریه‌های فقر و نابرابری» است که نویسنده به‌شکلی مخدوش و ناقص مباحث برخی از صاحب‌نظران جامعه‌شناسی نابرابری را معرفی می‌کند. برای مثال:

«امیل دورکیم نیز جامعه‌شناسی بود که با استفاده از دستاوردهای نظریه‌های مارکس و وبر نقش هم‌افزای ثروت و قدرت را در ایجاد نابرابری توضیح داد» (همان: ۵۹).

درواقع یکی از انتقاداتی که به نظریه قشربندی دورکیم وارد است بی‌توجهی او به نقش قدرت در ایجاد نابرابری است (Grab 2007: 85). از این گذشته نمی‌توان پیچیدگی‌های نظریه‌های نابرابری در جامعه‌شناسی را در چند صفحه خلاصه کرد. نویسنده در دو صفحه نظریه‌های مارکس، وبر، و دورکیم را به‌شکل تحریف‌شده گزارش و رها کرده است.^۴ ادامه این فصل ذیل عنوان نظریه‌های فقر و نابرابری معرفی مکاتب اقتصادی و برخی صاحب‌نظران آن‌هاست. این مکاتب نیز به ترتیب دوره‌بندی تاریخی به‌طور مختصر و ناقص معرفی شده‌اند و نسبت آن‌ها با نظریه‌های نابرابری معلوم نیست. فراتر از این، مکاتب اقتصادی ربطی به نابرابری ندارند و این مفهوم بخشی از استخوان‌بندی تئوریک آن‌ها نیست بنابراین، این فصل به کل کتاب و هدف آن ربطی ندارد و مانند یک وصله ناجور به کتاب است شاید اگر نظریه‌های نابرابری جامعه‌شناختی طرح می‌شد نسبت نزدیک‌تری با کتاب داشت. این مباحث با موضوع فقر کودکان، که ربطی با هیچ‌جای کتاب ندارد، پایان می‌یابد و نویسنده یک جمع‌بندی از این مباحث پراکنده فراهم نمی‌کند تا نسبت آن‌ها با هدف کتاب را توضیح دهد. در این فصل که بنیاد نظری کتاب است، تبیین‌های موجود از نابرابری و فقر، اقتصاد - سیاسی فقر، وضعیت آن در تقسیم کار و نظم موجود جهانی بحثی به‌میان نمی‌آید و مباحث پراکنده به‌طور اتفاقی به بعضی از آمار بعدی کتاب مربوط هستند. به‌نظر می‌رسد این بخش بعد از نوشتن کتاب به آن چسبانده شده است و ربطی منطقی با سایر فصل‌ها ندارد.

۳.۳.۴ فصل دوم

فصل دوم کتاب «مبارزه با فقر در جهان» نام دارد. نویسنده در این فصل بعد از مرور برخی آمارها از فقر جهانی، مواجهه چند کشور از قاره‌های مختلف با فقر را مورد بررسی قرار داده

است. نویسنده معیاری برای انتخاب این کشورها برای معرفی و نسبت آن با مسئله کتاب به‌دست نداده است. در این فصل کتاب کشورهای آمریکا، برزیل، شیلی، و کوبا در قاره آمریکا؛ انگلیس، لهستان، و آلمان از قاره اروپا؛ آفریقای جنوبی، مصر، و مراکش از آفریقا؛ هند، پاکستان، چین، و مالزی از قاره آسیا بررسی شده‌اند. با وجود اختلاف نظام‌های اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی و تلقی از فقر در این کشورها، مقایسه‌ای بین آن‌ها صورت نگرفته یا شاخصه برنامه هریک با توجه به مختصات درونی توضیح داده نشده است. چرا کشورهای اسکانندیناوی که مبارزه با فقر در آن‌ها ریشه‌دار و موفق است معرفی نشده‌اند؟ این فصل از کتاب نیز بدون نتیجه‌گیری به پایان رسیده و نسبت آن با کتاب و ضرورت طرح آن مشخص نیست.

۴.۳.۴ فصل سوم

فصل سوم «مبارزه با فقر در قوانین و مقررات ایران» نام دارد. در این بخش اسناد بالادستی و مفاد و مواد معطوف به رفاه اجتماعی، توان‌بخشی و رفع فقر ذکر شده است. هدف نویسنده جست‌وجوی مبانی قانونی الزام‌آور برای دولت‌ها در کاهش فقر و ارزیابی آن‌هاست. گویا نویسنده پذیرفته فقر پدیده‌ای است طبیعی که دولت باید برای مبارزه با آن دست به اقداماتی از جمله تصویب قانون و برنامه بزند. نگارنده نقش خود دولت و برنامه‌ها و قوانین را در پدیدآوردن مقوله فقر نادیده گرفته که ناشی از فقدان رویکرد نظری یا نگاه مسئله‌مند به فقر است. دارندورف از متفکران لیبرال دولت و قوانین آن را یکی از عوامل اصلی ایجاد و حفظ نابرابری می‌داند (دارندورف ۱۳۷۱). اساساً نسبت میان قدرت و نابرابری مورد اجماع بسیاری از متفکران جامعه‌شناسی است، اما یکی از مواردی که در این کتاب در مطالعه فقر نادیده گرفته شده و کاستی بزرگی برای کتابی در مورد فقر به حساب می‌آید، نادیده گرفتن نسبت قدرت و فقر است و خطیرتر از آن این‌که راه‌حل قدرت را برای رفع فقر به‌عنوان تنها روش موجود به رسمیت پذیرفته است. تقلیل فقر به خلأ قانونی نوعی بن‌بست در فهم این مقوله پیچیده به وجود می‌آورد و به دلیل فقدان رویکرد تئوریک، نویسنده در این بن‌بست قرار گرفته و مابقی کتاب بررسی فقر در این تلقی محدود و بسته است.

در پایان این فصل نویسنده از زبان رئیس دانا و همکاران (۱۳۷۹) و کرباسیان (۱۳۷۹) برخی از ایرادهای برنامه‌های مبارزه با فقر را ذکر می‌کند، اما زمینه‌های فراتر از قانون و سند در ایجاد فقر مانند اقتصاد - سیاسی، تبعیض، تفاوت‌های قومی - زبانی و جنسیتی در ایجاد

فقر را نادیده می‌گیرد. انتقادات نیز با این‌که از خود نویسنده نیست، اما به انتخاب اوست و به غایت کلی، سطحی، و فاقد بنیانی نظری است.

۵.۳.۴ فصل چهارم

فصل چهارم «مبارزه با فقر در برنامه‌های توسعه» نام دارد. منطق این فصل که بزرگ‌ترین بخش کتاب است و به نظر می‌رسد هسته اولیه کتاب است و مابقی فصل‌ها به آن اضافه شده تا به شکل کتاب دربیاید، معرفی برنامه‌های توسعه در زمینه فقرزدایی و سپس ارزیابی نتیجه آن‌هاست. در این بخش رویه نویسنده تحریر بخش‌هایی از برنامه‌های عمرانی و توسعه و سپس ارائه آمار و ارقام موجود درباره خط فقر، ضریب جینی، و جمعیت زیر خط فقر شدید، مطلق و نسبی در شهر و روستاست. نویسنده آمار و ارقام و برآوردها و تحلیل‌ها را نیز از مطالعات دیگران ذکر کرده است و متکی بر تحقیقات دیگر محققان است. رویکرد نویسنده انتقادی نیست و برخی مختصات تحلیلی و نقد برنامه‌ها را که در متن آمده از سایر مطالعات وام گرفته است. نویسنده صرفاً گزارشی از دیگر تحقیقات در این‌جا ارائه داده و خود در نقد برنامه‌ها مشارکت ندارد. برای مثال در نقد برنامه‌های قبل از انقلاب، مجموعه اقدامات و فعالیت‌های انجام شده سه برنامه عمرانی اول تا سوم را بدون ارجاع و منبع ذکر کرده است. اهداف این برنامه‌ها ذکر نشده که امکان نقد آن یا ذکر دلایل موفقیت یا شکست برنامه‌ها میسر شود.

اهداف برنامه چهارم عمرانی در زمینه‌های رفاه کودکان، کارگران، جوانان، و روستاییان ذکر شده، اما در پایان به‌عنوان ارزیابی تحقق این اهداف، ضریب جینی گزارش شده است. اهداف ذکر شده و ارقام مورد اشاره اگرچه به‌صورت جداگانه قابل استفاده هستند، اما نسبتی با هم ندارند. درباره شکست یا موفقیت برنامه و دلایل آن صحبتی به میان نیامده است. برنامه عمرانی پنجم قبل از انقلاب نیز به همین ترتیب اهداف آن در افزایش رفاه ذکر شده، اما در پایان اعداد و ارقام مربوط به این اهداف و میزان تحقق آن‌ها مسکوت مانده و در عوض ضریب جینی گزارش شده است. نویسنده معتقد است «در سال‌های اجرای برنامه پنجم میزان نابرابری مجدداً افزایش یافت» (مدنی قهفرخی ۱۳۹۴: ۱۹۴) اما دلایل افزایش آن را توضیح نداده است. موفقیت برنامه در ابعاد مختلف تبیین نشده و تنها در سطح توصیف و گزارش آمار باقی مانده است. باید در نظر داشت برای فهم فقر و چرایی آن نیاز به تحلیل دلایل شکست یا موفقیت برنامه‌های مصوب است و بدون استدلال چیزی به دانش خواننده از فقر افزوده نمی‌شود. نویسنده در این فقره و در کل کتاب ضریب جینی را

معادل نابرابری در نظر گرفته و هر جا به نابرابری اشاره می‌کند مقصود ضریب جینی است. این برآورد آماری به هیچ وجه نمی‌تواند شاخص نابرابری باشد. اگرچه دولت‌ها از آن برای این منظور استفاده می‌کنند، یک مطالعه در «ضرورت مبارزه با پدیده فقر و نابرابری» مهم‌ترین مسئولیتش نقد این شاخص به مثابه معیار نابرابری است خاصه این‌که نویسنده جامعه‌شناس هم باشد. مهم‌ترین نقد به ضریب جینی این است که تنها تفاوت درآمد را محاسبه می‌کند نه ثروت، تفاوت در درآمد را نشان می‌دهد نه تفاوت در فرصت، جامعه را نه سامانی سیاسی که وضعیتی طبیعی در نظر می‌گیرد و فهم طبقاتی از نابرابری به دست نمی‌دهد. ضمن این‌که ضریب جینی ربطی به میزان فقر در جامعه ندارد و از این جهت به سختی بتوان فقر و نابرابری را در نسبت با هم مورد بررسی قرار داد. در واقع نسبت فقر و نابرابری در اقتصاد سیاسی مسلط نسبت تنگاتنگ با هم دارند و طرح مسئله فقر و نسبت آن با نابرابری بر همین گره‌گاه متکی است، اما این کتاب ناخواسته، این دو هم‌بسته مهم را از هم جدا و از معضله نابرابری مسئله‌زدایی کرده است.

با این اوصاف آنچه این کتاب از فقر و شاخص‌های و علل و دلایل آن به خواننده ارائه می‌دهد تنها دو مجموعه آمار از ضریب جینی در پایان اجرای برنامه‌های چهارم و پنجم قبل از انقلاب است؛ میزان موفقیت یا شکست برنامه‌ها در بخش‌های مختلف، وضعیت موجود فقر، عوامل افزایش یا کاهش آن، چرایی فقر پیش از انقلاب، نسبت برنامه‌ها با اقتصاد و سیاست پیش از انقلاب در این کتاب ذکر نشده است. بنابراین، حتی نمی‌توان تصور روشنی از فقر، ابعاد، اوصاف، و میزان آن در ایران قبل از انقلاب به دست آورد.

وضعیت فقر در سال‌های بعد از انقلاب با آمار بیش‌تری مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما از آن‌جا که آمارهای مورد استفاده حاصل تحقیقات محققان مختلف با معیارهای متفاوت است، نتایج آن‌ها گاه در تعارض با هم قرار می‌گیرد. برای مثال

براساس محاسبات صالحی اصفهانی (۲۰۰۶) در فاصله سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۷ نسبت جمعیت زیر خط فقر روستایی افزایش یافته و از ۳۵/۱ درصد جمعیت به ۴۴/۷ درصد جمعیت روستایی رسیده است، در حالی که مطابق نظر یزدان‌پناه (۱۳۹۰) همین شاخص در روستاها کاهش داشته و از ۲۸ درصد جمعیت به ۲۱ درصد رسیده است... [براساس مطالعه پژوهان] نسبت جمعیت زیر خط فقر در فاصله سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۹ افزایش یافته و از ۳۰/۲ درصد جمعیت به ۳۶/۴ درصد جمعیت رسیده است (همان: ۱۹۹).

این فقره کوتاه نمونه‌ای معرف از منطق بررسی فقر در کل این فصل است. تمام برنامه‌های توسعه با همین سیاق مورد بررسی قرار گرفته است. آمارها از مطالعاتی گرفته شده که با معیارهای متفاوتی انجام شده‌اند و امکان مقایسه نتایج با هم وجود ندارد، تصویری روشن از وضعیت فقر به خواننده داده نمی‌شود، برنامه‌ها و سیاست‌هایی که به کاهش یا افزایش فقر منجر شده مورد اشاره یا بررسی قرار نمی‌گیرد، آشفته‌گی داده‌ها اجازه قضاوت به خواننده نمی‌دهد، خود نویسنده سردرگم است و هیچ معیاری برای ترجیح یک مطالعه به دیگری به دست نمی‌دهد، معیارهای مختلف و گاه متعارضی برای برآورد فقر معرفی می‌شود و همه این‌ها به آشفته‌گی و ابهام در ذهن خواننده دامن می‌زند. اگر نویسنده از دو یا سه تحقیق مشخص استفاده می‌کرد و تفاوت برآوردها و روش محاسبه آن‌ها را توضیح می‌داد و سپس نتایج آن‌ها در مورد وضعیت فقر در یک سال مشخص را مورد مقایسه قرار می‌داد، متن انسجام و اعتبار بیشتری می‌یافت. اما به دلیل این که نویسنده خود به آمارهای رسمی مراجعه نکرده یا محاسبه‌ای انجام نداده است به تحقیقات موجود متکی شده و برای تفصیل متن و تکثیر منابع، به تحقیقات و گزارشات مختلف رجوع کرده، با داده‌های متناقض غرض خود از مطالعه فقر را نقض کرده و نمی‌تواند تصویری روشن از وضعیت فقر به دست دهد. حتی مقادیر ضریب جینی برای یک دوره مشخص نیز متفاوت است البته این تفاوت غیرعادی نیست، اما نویسنده با گزارش هردو برآورد باید توضیحی برای علت این تفاوت و این که کدام به واقعیت نزدیک‌تر است فراهم می‌کرد، اما نویسنده خود را از هر توضیحی در این زمینه معاف کرده است. چه نیازی به گزارش این همه مطالعه متعدد در مورد وضعیت فقر در یک دوره هست؟ بالاخره یکی از آن‌ها باید براساس معیار متبوع نویسنده دقیق‌تر باشد، نویسنده باید موضع خود را در میان این آشفته‌گی مشخص کند تا بتواند حکمی صادر کند یا نتیجه‌ای بگیرد. در پایان معرفی وضعیت فقر در «سال‌های بی‌برنامگی ۱۳۵۸-۱۳۶۷» (همان: ۱۹۵) با آمارهای پراکنده، هیچ جمع‌بندی برای ترسیم فقر در آن سال‌ها وجود ندارد، نویسنده با این جمله بحث را تمام می‌کند «اسدزاده و پال (۲۰۰۱) نشان دادند در فاصله سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۱ فقر با کاهش نابرابری درآمد تشدید می‌شود» (همان: ۲۰۵). در مورد مکانیزم افزایش فقر با کاهش نابرابری درآمد، توضیحی داده نشده است.

در بررسی برنامه اول توسعه، نویسنده برخی اهداف مندرج در برنامه را معرفی می‌کند و در نقد آن می‌نویسد «اولین و جدی‌ترین نقطه ضعف اساسی برنامه‌ها را باید در فقدان رویکرد یا نگرش به برنامه‌های رفاه اجتماعی و بهزیستی و کاهش فقر جست‌وجو کرد»

(همان: ۲۰۷). شاید منظور نویسنده از «فقدان رویکرد یا نگرش به برنامه رفاه»، فقدان چنین برنامه‌ای باشد، اما فراتر از این خود نویسنده این نقد را به همه برنامه‌های توسعه وارد می‌کند اما هیچ شرح یا توضیحی از یک برنامه جامع رفاه به دست نمی‌دهد. مشخص نیست نویسنده برای آمارهایی که فراهم کرده شرح نوشته یا برای فرضیاتی که دارد آمار فراهم کرده که آن‌ها را رد یا تأیید کند. کتاب موضع تئوریک ندارد و بنابراین نظریه یا فرضیه‌ای نیست که به آزمون بگذارد، بلکه مجموعه‌ای از آمارها را با توضیحات متفاوت از آمار کنار هم قرار داده است. برای مثال نویسنده در معرفی اهداف برنامه اول توسعه برای بهبود رفاه و کاهش فقر و نابرابری آورده است:

[در بخش بهزیستی] برنامه امور خانواده‌های شهدا، اسرا، مفقودین، و امور جانبازان؛ برنامه خدمات حمایتی، برنامه امداد آسیب‌دیدگان، برنامه کارآموزی و بازپروری ... [در بخش تأمین اجتماعی] بیمه درمان کارمندان دولت، بیمه درمان کارگران، بیمه اجتماعی کارمندان دولت، بیمه اجتماعی کارگران (همان: ۲۰۸).

اما در بخش گزارش آماری برنامه اول توسعه هیچ اشاره‌ای به میزان تحقق این اهداف نکرده و در عوض آمار فقر شدید، مطلق و نسبی در شهر و روستا، و ضریب جینی را گزارش کرده، در حالی که به میزان تحقق برنامه‌های اعلام شده اشاره‌ای نشده است. بر این اساس می‌توان گفت فقر غذایی، مطلق، و نسبی مرکز توجه کتاب است و به نابرابری یا شاخص‌های رفاه اشاره‌ای نمی‌کند.

معمولاً میزان توفیق برنامه‌ها در مقام مقایسه بهتر آشکار می‌شود، اما در این کتاب برنامه‌های توسعه با هم مقایسه نشده‌اند، اثر سیاست‌های گذشته بر مقطع مورد بررسی مطالعه نشده، شرایط کشور، رویکرد حاکم بر برنامه‌نویسی، تلقی از توسعه و گفتمان حاکم بر هر دوره از کانون توجه این کتاب بیرون مانده است و فقدان چنین رویکردی به ضعف تحلیل فقر و تقلیل آن به آمار و ارقام منجر شده است.

در ارزیابی برنامه اول توسعه آمده «بخش‌های اجتماعی (بهداشت و درمان و آموزش، تأمین اجتماعی و بهزیستی) هم‌چنین تأمین مسکن و بازسازی مناطق و واحدهای مسکونی آسیب‌دیده، هم در تخصیص منابع و هم در ابعاد گسترش عملیاتی و پوشش‌های جمعیتی توسعه یافت» (همان: ۲۲۴). اما هیچ گواه آماری برای این ادعا ارائه نمی‌شود. آمارهای ارزیابی برنامه اول توسعه نیز تنها محدود به ارقام محاسبه شده از سوی دیگر محققان درباره فقر شدید، فقر مطلق، فقر نسبی، و ضریب جینی است که البته برآوردها کاملاً متفاوت از

هم هستند؛ برخی معتقدند «تغییرات محدود بوده و نشان از تثبیت نابرابری ساختاری دارد» (همان: ۲۱۸) و درمقابل «نیلی» (۱۳۷۶) نشان می‌دهد که در این دوره جامعه ایران شاهد کاهش چشم‌گیر فقر بوده است، یافته‌ای که با دیگر پژوهش‌ها چندان تأیید نشده است» (همان: ۲۲۲). با این اختلاف نظرها قضاوت درباره کاهش یا افزایش فقر کار بسیار دشواری است که خود نویسنده را نیز گرفتار کرده بنابراین، نمی‌تواند از موفقیت یا شکست برنامه‌ها چیزی بگوید و به خواننده عرضه کند. به همین دلیل تنها به مرور پشت سر هم این مطالعات بدون نقد آن‌ها بسنده کرده بنابراین، ارزیابی برنامه اول نیز بدون نتیجه‌گیری یا تحلیل آن با جدول خلاصه برآوردهای فقر با آمارهای دیگر محققان به پایان رسیده است. نویسنده نقطه ضعف برنامه دوم توسعه (۱۳۷۴-۱۳۷۸) را هم چون برنامه اول «فقدان رویکرد یا نگرش جامع نسبت به برنامه‌های رفاه و بهزیستی» (همان: ۲۳۰-۲۳۲) می‌داند، اما در این جا هم هیچ تعریفی از نگرش جامع به برنامه‌های رفاه ارائه نمی‌کند یا منظور خود را توضیح نمی‌دهد. هم‌چون دیگر مقاطع موردبررسی بعد از انقلاب درمورد،

وضعیت فقر در برنامه دوم توسعه نیز دو دسته ارزیابی متفاوت وجود دارد. گروهی گزارش کرده‌اند این شاخص‌ها در سال‌های اجرای برنامه دوم روند مطلوبی داشته است، به عبارت دیگر جمعیت زیر خط فقر کاهش یافته است و درمقابل گروه دیگری از پژوهش‌گران تصریح کرده‌اند که این روند نامطلوب یا دست‌کم ثابت بوده است (همان: ۲۳۴).

و این گزاره آغاز ارائه آمارهای ناسازگار محققان مختلف بدون نقد آن‌ها در کتاب است. تأکید کتاب در این جا هم ارائه آمار درباره فقر شدید، مطلق و نسبی به هم‌راه ضریب جینی است. در پایان نتایج تحقیقاتی که ارائه شده در قالب یک جدول خلاصه شده است و از آن‌جا که روش‌های برآورد متفاوت بوده امکان مقایسه آن‌ها وجود ندارد.

با وجود تفاوت آمارها در برآورد خط فقر نویسنده معتقد است در برنامه سوم (۱۳۷۹-۱۳۸۳) «بهترین کارنامه توزیع درآمد نسبت به همه سال‌های پس از انقلاب برجای ماند» (همان: ۲۵۰). اما در برنامه چهارم (۱۳۸۴-۱۳۸۹) دو دسته آمار وجود دارد «خداداد کاشی و همکاران (۱۳۸۸) نشان داده‌اند [براساس شاخص‌های مختلف محاسبه فقر] همه این موارد در مناطق شهری و روستایی روند مطلوبی نداشته است و بر میزان فقر در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ افزوده شده است» (همان: ۲۷۹). اما «دسته‌ای دیگر از پژوهش‌ها نتایج کاملاً متفاوتی گزارش کرده‌اند... مقدار خط فقر حقیقی در سطح کشوری و روستایی

کاهش یافته است» (همان: ۲۸۲). در مورد ضریب جینی، برخی مطالعات معتقدند نابرابری کاهش یافته و برخی معتقدند که نابرابری مقدار کمی افزایش داشته است (همان: ۲۸۴). این آمارهای متناقض به نویسندگان اجازه نمی‌دهد نتیجه‌گیری روشنی از سیاست‌ها، روش اجرا یا میزان توفیق و شکست آن‌ها ارائه کند. به همین دلیل بررسی برنامه‌های توسعه‌چیزی به دانش خواننده در وضعیت فقر در ایران نمی‌کند. دست‌کم نویسندگان می‌توانست برای افزایش دقت آمارها و تصریح دلالت آن‌ها، دایره بررسی را کوچک‌تر کند. استان‌های مختلف را جداگانه گزارش کند، در زمینه بهداشت، تغذیه، آموزش آمارهای جداگانه ارائه کند، فقر در قشرهای مختلف کشاورزی، صنعتی، خدماتی، و آموزشی را تفکیک کند. تکیه بر آمارهای بسیار کلی فقر در کشور به تفکیک شهر و روستا تصویری روشن از فقر در سال‌های مختلف نیست.

در گام بعد نویسندگان دستاوردهای برنامه‌های پس از انقلاب را بررسی کرده است. در این فقره نویسندگان به دو بخش حمایتی بهزیستی و تأمین اجتماعی متمرکز شده است، اما آمار از فعالیت‌های این دو بخش ارائه نداده و مشخص نیست بهزیستی و تأمین اجتماعی براساس کدام برآورد آماری موفق یا ناموفق بوده‌اند و نقد این دو سازمان با برخی گزاره‌های کلی از زبان گزارش سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی پایان یافته است. برای مثال

نبود استراتژی مشخص در سازمان دهی بخش بهزیستی را باید از مشکلات و ضعف‌های عمده در برنامه اول و دوم دانست که برخی از ابعاد آن چنین است: پراکندگی، تعدد دستگاه‌های مسئول، نبود وحدت رویه، توجه نکردن به مشارکت جامعه و گروه‌های غیردولتی» (همان: ۲۹۳).

واقع این است که دستاوردهای بخش بهزیستی یا تأمین اجتماعی نیز باید به هم‌راه آمار دقیق و مستدل نقد می‌شد نه با گزاره‌های کلی و کیفی که قبول آن برای خواننده دشوار است. در مقام جمع‌بندی برنامه‌های اول تا چهارم نویسندگان معتقد است.

درواقع از نظر قانون‌گذاری محدودیت‌های چندانی در خصوص سیاست‌های اجتماعی، توزیع درآمد و حمایت‌های اجتماعی وجود نداشت، اما تکرار آن در قوانین مختلف مبین نبود ساز و کار اجرایی مناسب یا نبود عزم جدی در اجرای این سیاست‌ها بود (همان: ۲۹۴).

با این نتیجه‌گیری به نظر می‌رسد کل ادعای اصلی کتاب، که به صراحت طرح نشده، یعنی اهمیت قانون و برنامه برای کاهش فقر زیر سؤال رفته است. البته این هم دستاورد

مهمی برای این کتاب محسوب می‌شود که قانون برای رفع فقر کافی نیست اگرچه مرکز توجه این کتاب همین بُعد از فقر بوده است که بخش کوچکی از واقعیت فقر را نشان می‌دهد.

آمارهای ارزیابی دستاوردهای برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب بر فقر شدید و مطلق و ضریب جینی متمرکز است. ضعف اطلاعات آماری کتاب در این فقره هم پابرجاست. در مقایسه مطالعه راغفر (۱۳۹۰) و خداداد کاشی «هر دو نسبت جمعیت زیرخط فقر شدید در شهرها را در سال‌های پایانی برنامه چهارم حدود چهار درصد برآورد کرده‌اند، اما تفاوت قابل ملاحظه‌ای در میزان همین شاخص در روستاها و در حد فاصل چهار تا چهارده درصد وجود دارد» (همان: ۲۹۸). سایر آمارها در مورد فقر مطلق و نسبی و ضریب جینی نیز همین وصف را دارند؛ متناقض.

فصل پایانی کتاب «سازمان‌های مسئول مبارزه با فقر» است که هدف آن بررسی عملکرد دستگاه‌های مربوط به رفاه اجتماعی است. به نظر می‌رسد این فصل باید در آغاز کتاب گنجانده می‌شد تا خواننده تصویری از تلقی موجود از فقر در نظام جمهوری اسلامی ایران به دست می‌آورد. این فصل در نقد عملکرد سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی به مواردی هم چون درآمد سرانه، رشد اقتصادی، سیاست‌های پولی، و موارد دیگر اشاره می‌کند، اما به جای تحلیل نقش سازمان مدیریت و سیاست‌های آن، به گزارش توصیفی وضعیت درآمد سرانه یا رشد اقتصادی می‌پردازد. حلقه مفقوده کتاب فقدان نگاه تحلیلی است چنان‌که در این فقره نیز تنها به توصیف وضع درآمد سرانه، توزیع درآمد یا اشتغال در کشور می‌پردازد، اما تأثیر سیاست‌های سازمان مدیریت بر آن را مورد تحلیل قرار نمی‌دهد، کدام سیاست‌های سازمان مدیریت به کاهش درآمد سرانه منجر شد؟ کدام رویکرد اقتصادی یا سیاسی در این برنامه به تورم یا کاهش رشد اقتصادی منجر شد؟ اشتباهات راه‌بردی یا برنامه‌ای این سازمان کدام‌اند؟ وضع موجود فقر حاصل کدام سیاست یا برنامه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی است؟ چه کار باید می‌کرد؟ چه کار نباید می‌کرد؟ مشخصاً در زمینه اشتغال نقش سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی چه بوده است؟ پاسخ به سؤالاتی از این دست مستلزم موضعی نظری و نگاه تحلیلی است که این کتاب فاقد آن است و در نتیجه از نظر خواننده حتی دستگاه‌های مسئول مبارزه با فقر نیز تبرئه می‌شوند و فقر به مثابه بلایی غیبی رها می‌شود.

در ارزیابی وزارت رفاه و تأمین اجتماعی و سازمان بهزیستی نیز رویکرد توصیفی است. تنها وظایف این سازمان‌ها در قوانین و آیین‌نامه‌ها مرور شده، اما از نقد عملکردشان یا نقشی که داشته‌اند و علل یا دلایل عدم موفقیت آن‌ها بحثی به میان نیامده

است. در معرفی عملکرد سازمان بهزیستی آمده است «... برای ایجاد مسکن پایدار و سرپناه دائمی و موقت برای کلیه نیازمندان تحت پوشش اقدامات مؤثری اجرا کرد» (همان: ۳۸۶)، اما این ادعا بدون ذکر هیچ آمار یا گزارش عملکرد این سازمان است. در مقام جمع‌بندی بررسی سازمان بهزیستی «به نظر می‌رسد سازمان بهزیستی اگرچه اعتبارات و توان مالی مطلوبی نداشته است، تاحدی با استفاده بهینه و کارآمد از حداقل امکانات برای ایجاد رفاه نسبی و کنترل فقر جمعیت تحت پوشش نقش ایفا کرده است» (همان: ۳۹۰) اما این حکم نیز بدون گزارش اعتبارات بهزیستی و اقدامات آن صادر شده و دلیلی برای توجیه آن اقامه نشده است. در مجموع نویسنده هم‌دلی بیش‌تری با سازمان بهزیستی و اقدامات آن نشان داده، اما آمار و اطلاعاتی در توجیه آن ارائه نکرده است. در ارزیابی کمیته امداد امام (ره) و سازمان‌های غیردولتی همین رویه برقرار است؛ معرفی سازمان بدون ارائه گزارش عملکرد.

کتاب با این فصل به پایان می‌رسد و هیچ جمع‌بندی یا نتیجه‌گیری از ماحصل کتاب و دستاوردها، نقاط ضعف یا طرحی برای تحقیقات آینده برای سایر محققان ارائه نمی‌شود.

۵. تحلیل نظام‌مند

معرفی کاستی‌های اثر به مقصود فراهم‌آوردن دلایل کافی برای تحلیل نظام‌مند این کتاب بود.

۱.۵ هستی‌شناسی اثر

۱.۱.۵ جامعه

نویسنده تعریف یا تلقی متبوع از جامعه را ارائه نداده است. از دلالت‌های فقدان موضع نظری در کتاب عدم تعریف جامعه از سوی نویسنده است. تحلیل پدیده‌ای عمیقاً اجتماعی نیاز به تعریف جامعه دارد که نویسنده آن را به فراموشی سپرده است.

۲.۱.۵ فرد

تعریف فرد نماینده تلقی محقق از نسبت فرد و جامعه است. این موضع نوع تبیین و تحلیل پدیده‌های اجتماعی را تعیین می‌کند. نویسنده تعریفی از فرد به‌دست نداده و بنابراین، جایگاه فرد در نهادهای اجتماعی مشخص نیست.

۲.۵ معرفت‌شناسی اثر

۱.۲.۵ مبین (explanator)

به دلیل فقدان رویکرد نظری و تبیینی، کتاب مبین ندارد و علت توضیح‌دهنده تغییرات موضوع مطالعه، در این جا فقر، مشخص نیست.

۲.۲.۵ متبیین (explained)

یا موضوع مورد مطالعه که در این کتاب فقر است.

۳.۲.۵ ینش‌شناسی

پارادایم یا مکتب متبوع نویسنده مشخص نیست که بتوان تعلق او به مکتب نظم/ تضاد یا سطح خرد/ کلان یا رویکرد تلفیقی را تعیین کرد.

۳.۵ روش‌شناسی اثر

۱.۳.۵ روش تحلیل

کتاب توصیفی است و گزارشات آماری را به خدمت گرفته است. فرضیه‌ای برای رد یا تأیید مطرح نکرده، اما استدلال آماری را با منطق علیت استقرایی به کار گرفته ولی مبین ندارد. روش کتاب توصیف آماری است.

۲.۳.۵ سطح تحلیل

تحلیل به معنای تبیین در این اثر غایب است روش توصیف نوشته در سطح کلان است.

۳.۳.۵ واحد مشاهده

واحد مشاهده نیز جمع است و فرد وارد تحلیل نشده است. نمونه‌گیری در این کتاب موضوعیت ندارد.

بر این اساس در مقام نتیجه‌گیری می‌توان گفت کتاب توصیفی است و توصیف در خدمت تبیین قرار نگرفته است. فرضیه ندارد و تعلق نظری و چهارچوب مفهومی آن مشخص نیست. فقدان تبیین در یک تحقیق به معنای فقدان اعتبار حکم است. با وجود این که نوشته چهارچوب نظری و طرح روش‌شناختی ندارد در مواردی که مورد اشاره قرار گرفت به هم‌بستگی یا رابطه

میان برخی متغیرها حکم کرده که فاقد اعتبار است.^۵ بر این اساس کتاب فاقد چهارچوب نظری و فرضیه است، از روش‌شناسی مشخصی تبعیت نمی‌کند و انسجام نظری ندارد.

۶. نتیجه‌گیری

کتاب موردبررسی تبیینی نیست و ساختار روش‌شناسی و بینش‌شناسی آن امکان تبیین به نویسنده نمی‌دهد. فقر از موضوعات پیچیده و چندبُعدی است که با ساختارهای قدرت، ثروت، منزلت، و معرفت پیوند دارد. در این کتاب فقر توصیف شده و اطلاعات مورداستفاده برای این منظور ناقص و در مواردی متناقض است، بنابراین، توصیفی که از فقر ارائه شده نیز معتبر نیست. کل اثر بیش‌تر از یک تحقیق آکادمیک روش‌مند به یک گزارش اداری و کارشناسی شبیه است.

کتاب در فصل‌های مختلف از انسجام ندارد و یک رشته نظری که مطالب مختلف را به هم پیوند بزند وجود ندارد. به همین دلیل به‌نظر می‌رسد فصل‌های مختلف کتاب از سوی افراد مختلفی نوشته شده و کنار هم قرار داده شده است. فاصله منطقی فصل‌های کتاب تاحدی است که گویی مجموعه فیش‌های مطالعاتی از پیش موجود بوده و بدون توجه به نسبت آن‌ها با هم، به کتاب اضافه شده است.

منابع مورداستفاده کتاب محدود است و تحقیقاتی که به هدف اصلی کتاب یعنی توصیف فقر مربوط است از چند مورد معدود فراتر نمی‌رود. همین تحقیقات نیز به‌دلیل تفاوت در رویکرد نظری و روش‌شناختی، نتایج متفاوتی از وضعیت فقر ارائه داده‌اند و نویسنده کتاب بدون نقد این تحقیقات یا اعتبارسنجی اطلاعات، آن‌ها را کنار هم گزارش کرده است. اعتبار منابع مورداستفاده مشخص نیست و نویسنده نقاط ضعف و قوت مطالعات انجام‌شده را که منبع این کتاب بوده‌اند، توضیح نداده است.

فقر در این کتاب یک پدیده مستقل و جدا از مناسبات سیاسی بررسی شده است. می‌توان برخی محدودیت‌های نویسنده در اشاره به سیاست را پذیرفت، اما هیچ تحلیلی بریده از سیاست، دولت‌های مستقر، گفتمان حاکم بر اقتصاد و سیاست هر دولت نمی‌تواند توضیحی مقنع از فقر فراهم آورد. به‌ویژه این‌که ایران با اقتصاد نفتی همواره تحت تأثیر مناسبات فراملی و بین‌المللی بوده است. توجه به مفاهیم اقتصاد سیاسی در نسبت با شرایط داخلی و خارجی ایران در هر مقطع می‌توانست بخش مهمی از وضع موجود فقر را توضیح داده و تبیین کند.

نویسنده تصویر روشنی از نابرابری و عوامل و متغیرهای دخیل در آن به‌دست نداده است. نمی‌توان نابرابری را به آمار فقر تقلیل داد بدون این‌که به زمینه‌ای شکل‌گیری آن اشاره کرد یا

تنها برنامه‌های توسعه را علت آن معرفی کرد. آمار اعداد بی‌روح و خاموش هستند و این نظریه است که آن‌ها را به سخن وا می‌دارد و دلالت‌های پنهان را آشکار می‌کند. نظریه امکان مطالعه نسبت فقر با سایر ساختارهای سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌کند که برای هر محقق و سوسه‌انگیز و شوق‌آمیز است، اما نویسنده کتاب از آن چشم‌پوشی کرده است.

در مجموع این کتاب تجمیع آمارهای موجود از فقر است و نه چیزی فراتر از آن و برای محقق که قصد پژوهش در زمینه فقر را دارد تنها نکته قابل عرضه، آمارهای آن است که در آن صورت هم رجوع به تحقیق اصلی راحت‌تر از ارجاع آن از این کتاب است. این کتاب مسئله‌ای در ذهن خواننده ایجاد نمی‌کند، تلقی موجود از فقر را به چالش نمی‌کشد، منظر تازه‌ای نمی‌گشاید و الهام‌بخش کار جدیدی درباره فقر نیست و رویکردی نظری یا دستاوردی مستقل برای ارائه ندارد.

برخلاف عنوان کتاب، هیچ بحث یا بصیرتی که «ضرورت مبارزه با فقر و نابرابری» را توجیه کند در این کتاب وجود ندارد. تحقیقاتی از این دست که فاقد مسئله و موضع نظری در مطالعه پدیده‌های اجتماعی است تنها به مسئله‌زدایی از پدیده و عادی‌سازی و تحریف یک معضله مهم اجتماعی منجر می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. به لحاظ مفهومی و حتی از منظر تاریخی فقر و نابرابری را می‌توان جدا از هم در نظر گرفت، اما در دوران معاصر فقر همواره یکی از پی‌آمدهای اقتصادسیاسی مسلط و نابرابری حاصل از آن بوده است.
۲. نظام‌های سیاسی یا فقر برایشان مسئله‌ای است انسانی که باید رفع شود یا مخاطره‌ای که ثبات اقتصادی را تهدید می‌کند و باید مدیریت و مهار، و نه لزوماً رفع، شود.
۳. *Systematic analysis* فضل تقدم معرفی این روش از آن زنده‌یاد دکتر محمد عبدالمهدی است.
۴. جامعه‌شناسی نابرابری از واحدهای اصلی درسی در رشته جامعه‌شناسی تا مقطع دکتراست و به واسطه اهمیت این بحث تقریباً همه متفکران جامعه‌شناسی به آن پرداخته‌اند و لذا منابع مکتوب این بحث بسیار مفصل است اما این کتاب اشاره‌ای به آن‌ها نمی‌کند. فقدان نگاه مسئله‌مند دلیل استغناء نویسنده از صاحب‌نظران اصلی نابرابری اجتماعی است.
۵. این نقد می‌توانست شامل بحثی مفصل درباره نظریات نابرابری باشد اما از آن‌جاکه کتاب جز در عنوان وارد بحث نابرابری نشده ضرورت طرح نظریه‌های نابرابری را رفع کرده است.

کتاب‌نامه

- بودون، ریمون (۱۳۸۵)، فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: فرهنگ معاصر.
- دارندورف، رالف (۱۳۷۱)، «درباره منشأ نابرابری»، ترجمه حسین قاضیانی، نامه فرهنگ، ش ۷.
- دارندورف، رالف (۱۳۷۴)، «افسانه جامعه صنعتی»، ترجمه علی اسدی، نامه علوم اجتماعی، ش ۲.
- عبداللهی، محمد (۱۳۸۹)، نقد نظریه‌های جامعه‌شناسی، تقریرات کلاس دکتری. دانشگاه علامه طباطبائی.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۴)، تمهیدات، ترجمه غلام‌علی حداد عادل، تهران: نشر دانشگاهی.
- گرب، ادوارد. جی (۱۳۷۳)، نابرابری اجتماعی، ترجمه محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی، تهران: معاصر.
- مدنی قهفرخی، سعید (۱۳۹۴)، ضرورت مبارزه با پدیده فقر و نابرابری در ایران، تهران: آگاه.

- Butler, Judith (2002), *What is Critique? An Essay on Foucault's Virtue*, In the Political: Readings in Continental Philosophy, David Ingram (ed.), London: Basil Blackwell.
- Foucault, Michel (1997), "What is Critique?", In: *the Politics of Truth*, Los Angeles: SemioText.
- Grabb, Edvard. G. (2007), *Theories of Social Inequality*, London: Thomson/ Nelson.
- Raffinsoe, Sverre (2015), *What is Critique?*, Department of Management, Politics and Philosophy, Copenhagen Business School.